

The Representation of the Tenet of Death Thinking in Relation to Hope and Hopelessness in Malakut

Nematollah Iranzadeh *

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Shahnaz Arsh Akmal

Ph.D. Student in Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Abstract

Death is a mysterious category that brings about loads of philosophical thoughts, mental ideas, and artistic literary imagination. Demanding death and fear of death are the appearances of thoughts of death, and the result of death consciousness in humans. Demanding death helps escape the pains and difficulties, and fear of death can either cause absurdity or be a way to discover the meaning of life, as some people find salvation in death so that it may transform their internal feelings. In fact, the latter type of thought of death is about the meaning of life to wipe out the border between life and death. So despite its destroying role, it includes the meaning of life. Hope and hopelessness are among important human features, which can be investigated in relation to death. This paper attempts to use a descriptive-analytical approach to investigate the relations between the thought of death and the duality of hope and hopelessness in the novel called Malakut by Bahram Sadeghi and show that thought of death and generally, the phenomenon of death in Malakut, not only is in relation to hopelessness but also represents hope. Therefore this dimension of death requires attention as well.

Keywords: Death, Life, Hope, Hopelessness, Malakut.

* Corresponding Author: iranzadeh@atu.ac.ir

How to Cite: The present paper is adapted from a Ph. D thesis on Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University.



بازنمایی انگاره مرگ‌اندیشی در نسبت با امید و ناامیدی در ملکوت

نعمت‌الله ایران‌زاده* | دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

شهناز عرش اکمل | دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

چکیده

مرگ به‌عنوان مقوله‌ای رازناک موجب بسیاری از تأملات فلسفی، انگاره‌های ذهنی و تخیلات ادبی - هنری است. مرگ‌طلبی و مرگ‌هراسی از نمودهای مرگ‌اندیشی و در نتیجه مرگ‌آگاهی‌اند. مرگ‌طلبی ممکن است برای گریز از رنج و دشواری‌های موجود باشد و مرگ‌هراسی نیز می‌تواند انسان را به پوچی بکشاند یا زمینه‌ای باشد برای رشد و جستن معنای زندگی؛ زیرا برخی رستگاری را در مرگ می‌بینند و مرگ ممکن است به استحاله و دگرگونی درونی انسان منجر شود. در واقع این نوع مرگ‌اندیشی در پیوند با معنای زندگی قرار می‌گیرد و مرز بین مرگ و زندگی از میان می‌رود؛ یعنی مرگ فارغ از وجه ویرانگرانه‌اش مفهوم زندگی را دربردارد. امید و ناامیدی نیز از حالات مهم بشری هستند که همواره انسان را در سیطره دارند و می‌توان به پیوند این دوگانه با مرگ توجه کرد. این پژوهش بر آن است با روش توصیفی - تحلیلی انگاره مرگ‌اندیشی در رمان ملکوت بهرام صادقی را در پیوند با دوگانه امید و ناامیدی بررسی و تحلیل کند و نشان دهد که مرگ‌اندیشی و به‌طور کلی پدیدار مرگ در ملکوت علاوه بر ارتباطش با ناامیدی، امید را نیز بازنمایی می‌کند. بنابراین، در رمان مزبور باید به این بُعد مرگ‌اندیشی توجه کرد.

کلیدواژه‌ها: مرگ، زندگی، امید، ناامیدی، ملکوت.

مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی است.

* نویسنده مسئول: iranazadeh@atu.ac.ir

مقدمه

مرگ از پدیده‌های بنیادین و جهان‌شمولی است که از دیرباز ذهن بشر را به خود مشغول داشته است. در واقع، مرگ‌اندیشی در یک پارادایم و چارچوب اندیشگانی در طول روزگاران متمدنی مورد بحث بسیاری از متفکران از جمله افلاطون^۱، باروخ اسپینوزا^۲، رنه دکارت^۳، فردریش نیچه^۴، مارتین هایدگر^۵، مولانا، غزالی و... بوده است. عده‌ای از آن‌ها بین مرگ و زندگی تفاوتی نمی‌بینند و مرگ را نوعی از زندگی می‌پندارند. این نگرش، مرگ را از صورت ویرانگرانه و ناامیدانه خود خارج می‌کند و وجهی امیدوارانه و سرشار از زندگی به آن می‌بخشد. در واقع مرگ آگاهی که در پیوند با ترس از مرگ قرار دارد، مقوله‌ای است که می‌تواند به وجه امیدوارانه یا ناامیدانه مرگ بینجامد.

انسان مرگ آگاه، گاهی ترس را به کناری می‌نهد و به جست‌وجوی زندگی با همه رنج‌هایش می‌پردازد؛ همان‌طور که ویکتور فرانکل^۶ می‌گوید «معنای زندگی، معنای بالقوه رنج را در سینه دارد» (فرانکل، ۱۳۸۶). این یافتن معنا به واسطه تحمل رنج را می‌توان به زایش امید از بستر رنج نیز تعبیر کرد؛ حتی اگر این امید در هیأت تطهیر انسان چهره بنماید. زایش امید از دل رنج و ناامیدی مسأله‌ای است که می‌توان آن را در نظریات گابریل مارسل^۷ و سورن کی‌یرکگور^۸ پی‌گرفت (رک؛ مارسل به نقل از دیهیم، ۱۳۹۰ و نصرتی، ۱۳۸۵). هرچند گاهی ترس آگاهی انسان را به ورطه پوچی می‌افکند و او در نهایت معنا باختگی، غرق ناامیدی می‌شود.

بهرام صادقی «ملکوت» را در سال ۱۳۴۰ منتشر کرد؛ زمانی که نزدیک به یک دهه از شکست کودتا می‌گذشت. مضمون اصلی «ملکوت» مرگ است که به مانند یک شبکه در داستان عمل می‌کند. مرگ‌اندیشی در «ملکوت» در صورت‌های مرگ‌طلبی و مرگ‌هراسی ظاهر می‌شود و دوگانه امید و ناامیدی نیز با مضمون مرگ بازنمایی می‌شود؛ مرگی که مانند امید و ناامیدی صورتی دوگانه دارد؛ گاه هراسناک است و گاه، صورت

-
- 1- Plato.
 - 2- Spinoza, A.
 - 3- Descartes, R.
 - 4- Nietzsche, F.
 - 5- Heidegger, M.
 - 6- Frankl, V.
 - 7- Marcel, G.
 - 8- Kierkegaard, S.

خوشی دارد. «ملکوت» قصه مرگ است؛ مرگی که شخصیت‌ها از آن می‌گریزند، اما بی‌آنکه که خود باخبر باشند به سوی آن می‌شتابند. از منظری «ملکوت» را می‌توان بازنمایی وضعیت انسان دانست؛ انسان اسیر رنج و بی‌معنایی که ترس از مرگ او را به شیوه‌ای از زیست سوق داده که تفاوتی با مرگ ندارد. صادقی در این میان با گریزهایی که به وضعیت اجتماعی بعد از شکست کودتا می‌زند، وضعیت افرادی چون خود را نیز به تصویر می‌کشد که بر اثر بحران شکست به گوشه‌انزوا خزیده و در پی راه چاره‌اند. علاوه بر این، مرگ‌طلبی در «ملکوت» گاهی با امید پیوند دارد؛ امید به زندگی دوباره یا تغییر نگاه به زندگی و معنای آن. فرض اساسی این پژوهش بر آن است که مرگ در این رمان صرفاً در نسبت با ناامیدی نیست و گاه نمودی از امید است.

۱. پیشینه پژوهش

حسن میرعابدینی در کتاب «صد سال داستان‌نویسی ایرا» (ج ۱ و ۲) و محمدتقی غیائی در «تأویل ملکوت» اشاراتی به مسئله مرگ در «ملکوت» دارند. مقاله محمد صنعتی با عنوان «با مرگ به ستیز مرگ» در کتاب «خون آبی بر زمین نمناک» (به تألیف و تدوین حسن محمودی) به مفاهیم «مرگ و مرگ ستیزی» در شخصیت م.ل. از جنبه روانشناختی می‌پردازد. این بُعد مرگ ستیزی «م.ل.» از دیدگاه صنعتی به بحث مرگ‌هراسی در پژوهش حاضر ارتباط نزدیکی دارد.

از جمله مقالات پژوهشی که به مقوله مرگ در «ملکوت» پرداخته‌اند، می‌توان به «تحلیل داستان ملکوت با تکیه بر مکتب روان‌تحلیلی» از رقیه هاشمی و تقی پورنامداریان (۱۳۹۱) اشاره کرد که با نگاه روان‌شناختی به تحلیل مضمون مرگ در «ملکوت» (مطابق با غریزه مرگ و ویرانگری فروید) پرداخته است. این مقاله به این نتیجه می‌رسد که درون‌مایه اصلی داستان که همه شخصیت‌ها را به هم پیوند می‌زند، مرگ است و دکتر حاتم و «م.ل.» نیز فرامودی از مرگند؛ با این تفاوت که «م.ل.» مرگ را برای خود می‌خواهد و دکتر حاتم برای دیگری. وجه اشتراک هاشمی و پورنامداریان با پژوهش حاضر، اشاره به مفاهیم مرگ و مرگ‌اندیشی است؛ هرچند تحلیل شخصیت‌های «ملکوت» براساس آرای فروید نقطه افتراق این دو مقاله است؛ علاوه بر اینکه پژوهش حاضر انگاره‌های مرگ‌اندیشانه را در پیوند با دوگانه امید و ناامیدی مطالعه

می‌کند. با وجود توجه به مرگ در غالب کارهای پژوهشی درباره «ملکوت» و برخی آثار، منبعی که بتواند راهگشای این پژوهش در باب مرگ‌اندیشی و پیوند آن با امید و ناامیدی باشد، یافت نشد و تاکنون کاری در این حوزه صورت نگرفته است.

۲. پرسش‌ها و روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر قصد دارد به این پرسش پاسخ دهد که مضمون مرگ در رمان ملکوت چه نسبتی با امید و ناامیدی دارد و آیا مرگ صرفاً نمودار ناامیدی است یا می‌توان آن را نمود امید نیز دانست؟

روش پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی است؛ در این پژوهش ابتدا به مبانی نظری مربوط به مرگ‌اندیشی اشاره و سپس مسأله مرگ و مرگ‌اندیشی و ارتباط آن با امید و ناامیدی در رمان ملکوت بررسی و تحلیل می‌شود.

۳. خلاصه داستان

«ملکوت» روایت یک شب در شهری کوچک است. داستان با حلول جن (عامل شیطان) در آقای مودت آغاز می‌شود؛ در شبی که او همراه با دوستانش؛ منشی جوان، مرد چاق و ناشناس برای خوشگذرانی به باغی رفته‌اند. به پیشنهاد ناشناس، مودت را نزد دکتر حاتم می‌برند تا جن را از بدن او خارج کند. دکتر حاتم حین کار با منشی جوان بسیار سخن می‌گوید و به اقامتش در شهرهای کوچک و طبابت در آن‌ها اشاره می‌کند. او از آمپول‌های تقویتی افزایش عمر و نیروی جنسی می‌گوید که به مردم این شهرها تزریق کرده است. همچنین از مردی به نام «م.ل.» که بیشتر اعضای بدنش را به میل خود قطع کرده و اکنون برای قطع آخرین عضو (دست راست) به پانسیون دکتر حاتم آمده است.

دکتر حاتم جن را از بدن مودت خارج می‌کند و با گزارش جن درمی‌یابد که مودت به سرطان معده مبتلا است. چیزی به او نمی‌گوید و به منشی جوان و مرد چاق پیشنهاد آمپول می‌دهد. همچنین ناشناس را از جنایاتی که تاکنون مرتکب شده، آگاه می‌کند؛ کشتن همسران و دستیاران خود و ساخت صابون از آن‌ها، تزریق آمپول‌های سمی مرگ آور به مردم و اینک کشتن ساقی همسر جوانش و اشاره به این شهر که پس از یک هفته به گورستان بدل خواهد شد.

«م.ل.» در دو فصل به بیان تقریرات خود می‌پردازد. از دوران کودکی و سفرهایش می‌گوید و نیز قتل و مثله کردن پسرش به دلیل دوستی با دکتر حاتم که فکر پوچی را به او تلقین می‌کرده است. پس از این ماجرا است که او شروع به قطع اندام‌های خود می‌کند. «م.ل.» تغییر عقیده می‌دهد و به عشق و زندگی روی می‌آورد، دکتر حاتم را می‌بخشد و تصمیم به تزریق آمپول می‌گیرد. دکتر حاتم که از مرگ خواهی «م.ل.» در رنج است به او آمپول تزریق می‌کند، اما به شکو (نوکر او) نه تا شاهد مردن اربابش باشد. او شکو را به دلیل ارتباط با ساقی به رنج ابدی محکوم می‌کند. دکتر حاتم به باغ مودت می‌رود و منشی و مرد چاق را از تزریق آمپول‌های مرگ آور مطلع می‌کند. مرد چاق از ترس سگته می‌کند. مودت نیز که از سرطان خود خبر ندارد، خوشحال از زنده ماندن است، اما منشی جوان دچار نوعی استحال می‌شود و به پوچی زندگی اعتراف می‌کند. در نهایت شب به پایان می‌رسد و با تبسم ناشناس، سپیده سر می‌زند.

۴. بنیان‌های نظری پژوهش

۴-۱. مرگ‌اندیشی و معنای زندگی

اندیشه مرگ همواره برای انسان یک مسأله بوده و میل به جاودانگی و هراس از مرگ، پایه‌ای برای بسیاری از تفکرات مربوط به مرگ قرار گرفته است. یکی از بحث‌های این حوزه، ارتباط وجودی مرگ با زندگی است. مرگ ظاهراً پایان بخش زندگی است، اما به واقع آن را به پایان نمی‌رساند، بلکه نحوه‌ای از وجود و از مشخصه‌های انسان است (ای ونز، ۱۳۶۷). در واقع مرگ و زندگی به مانند دو روی سکه‌اند و با هم دیالکتیک دارند. از نظر نمادشناسی نیز مرگ در مفهوم باطنی به معنای تغییر عمیق در انسان است و به خودی خود مفهوم پایان را ندارد، بلکه نشانی از استحال، پیشرفت و زندگی است (رک؛ شوالیه و گبران، ۱۳۸۷). به عقیده ای ونز، زندگی نوعی از مرگ و مرگ نیز جنبه‌ای از دگرگونی و تجدید حیات در سراسر زندگی است (ای ونز، ۱۳۶۷).

1- Avens, R.

2- Chevalier, J. and Gheerbrant, A.

سیمل^۱ در مقاله «مرگ و جاودانگی» می‌نویسد: «مرگ به عنوان نقطه‌ی مقابل زندگی از هیچ جایی جز خود زندگی سرچشمه نمی‌گیرد و زندگی، خود آن را به وجود می‌آورد» (رک؛ مالپاس و سولومون^۲، ۱۳۸۵).

به نظر غزالی، مرگ در زندگی بشر حضور همیشگی دارد و صرفاً غفلت آدمی او را از مرگ آگاهی باز می‌دارد (عباسی داکانی، ۱۳۷۶)؛ این یعنی مرگ معادل خود زندگی است و تولد انسان ابتدای مسیر مرگ است.

هایدگر به عنوان یک فیلسوف مرگ‌پژوه، مرگ را به عنوان قسمتی از زندگی انسان دارای حضور دائمی و به مثابه شیوه‌ای از بودن و هستی قلمداد می‌کند که انسان یا دازاین^۳ به محض وجود یافتن، آن را بر کرده می‌گیرد (هایدگر، ۱۳۸۷). نیز درباره‌ی مکزیکی‌های قدیم و آرتک‌ها بیان می‌دارد که در هر دو نظام، زندگی و مرگ استقلال‌ی ندارند و هر دو آن‌ها دو روی یک واقعیت هستند (پاز، ۱۳۵۲).

آیت‌الله جوادی آملی درباره‌ی تفاوت عدم با مرگ می‌گوید: «مرگ عدم نیست، نابودی نیست... جا عوض کردن است... هرگز انسان نابود نمی‌شود. مرگ، پوسیدن نیست و از پوست به درآمدن است. این تعبیر بارها گذشت که انسان در فرهنگ قرآن، مرگ را می‌میراند، ماییم که مرگ را می‌میرانیم، ما مرگ را امانت می‌کنیم، ما مرگ را می‌چشیم و هضم می‌کنیم، نه اینکه مرگ ما را هضم بکند. قرآن که فرمود: «کل نفس یذوقها الموت»؛ هر کسی را مرگ هضم می‌کند! فرمود: «کل نفس ذائقة الموت»؛ ماییم که مرگ را می‌چشیم و هضم می‌کنیم و از بین می‌بریم و ما هستیم و دیگر مرگ نیست» (جوادی آملی، ۱۳۹۴).

مضمون مرگ صرفاً نمودی از ناامیدی نیست و نگرش به مرگ می‌تواند از روی امید نیز باشد، نه ناامیدی صرف؛ زیرا مرگ هم شکلی از زندگی است و فاصله‌ای با آن ندارد.

1- Simmel, G.

2- Malpass, D. & Solomon, R.C.

3- Dasein

دازاین واژه‌ای آلمانی ('da:zam) است که به «برجاستی» (آلمانی - da: آنجا و sein بودن یا هستی) ترجمه شده است. این واژه در فارسی در بیشتر موارد ترجمه نمی‌شود و به همان صورت دازاین آورده می‌شود و در انگلیسی اغلب Existence ترجمه شده است.

همان‌طور که به عقیده فرانکل، انسان حتی هنگام مرگ و رنج نیز می‌تواند معنایی برای زندگی بیابد (رک؛ فرانکل، ۱۳۸۶).

رمان ملکوت، سیاهی و پلیدی را بازنمایی می‌کند و گونه‌ای یأس فلسفی بر آن بال گسترده، اما می‌توان مفهوم عشق به زندگی و امید را در آن یافت. این مفهوم حتی اگر از نوع امید غیر عمیق و مقید مورد نظر مارسل باشد، باز هم شکلی از امید است و در تقابل با مرگ و ناامیدی می‌ایستد. امید مقید؛ یعنی امید داشتن به چیزی محدود و معین که در مقابل امید مطلق (با موضوع مطلق آزادی) قرار می‌گیرد (رک؛ دیهم، ۱۳۹۰). گویی صادقی با به تصویر کشیدن مرگ سعی دارد مخاطب را به جُستن معنای زندگی ترغیب کند. همان‌طور که سارتر^۱ معتقد است در نوشتن باید سیاهی‌ها و پلیدی‌ها را نمایاند؛ زیرا هدف ادبیات تغییر جهان است و چون آنچه باید دگرگون شود جز سیاهی و پلیدی نیست پس وظیفه هنرمند به تصویر کشیدن آن‌ها است (رحیمی، ۱۳۵۳). حتی اگزیستانسیالیسم را در پایان جنگ جهانی دوم از یک سو ناامید (به دلیل نبود شدن همه ارزش‌ها) و از سوی دیگر، امیدوار به آینده (به امید بازآفرینی نظام ارزشی جدید) قلمداد می‌کنند (سیدحسینی، ۱۳۸۹).

با توجه به اینکه «ملکوت» در زمره آثار اگزیستانسیالیستی قرار می‌گیرد، می‌توان مفهوم امید را در کنار ناامیدی در آن کاوید. اگزیستانسیالیسم^۲ جریانی فلسفی-ادبی است که اساس آن بر اصالت وجود، تصادفی بودن هستی، آزادی و مسئولیت است. این تفکر بر این باور است که زندگی بی‌معنا است و باید برای آن معنا آفرید. سارتر به‌عنوان یکی از نظریه پردازان این مکتب در برابر کسانی که معتقدند اگزیستانسیالیسم انسان را به انزوا و ناامیدی می‌کشاند، می‌ایستد و عقیده دارد که اگزیستانسیالیسم مکتب خوش‌بینی است و به هیچ روی توصیف بدبینانه‌ای از آن به دست نمی‌دهد؛ زیرا عقیده دارد سرنوشت بشر به دست خودش است؛ ضمن اینکه صرفاً باید به عمل امید داشت. (سارتر، ۱۳۶۱).

برخی مانند باختین^۳ معتقدند به‌طور کلی در ادبیات مفهوم امید نهفته است (رک؛ مهرآیین، ۱۳۹۶) و عده‌ای با اشاره به سارتر بر این باورند که شجاعت پذیرفتن بی‌معنایی، پوچی، اضطراب و تنهایی عصر حاضر بر خود نشان از «شجاعت خود بودن» دارد (رک؛

1- Sartre, J.P.

2- Xistentialism

3- Bakhtin, M.

تیلیش^۱، ۱۳۷۵). بنابراین، می‌توان این‌گونه تفسیر کرد که طرح مسأله ناامیدی و هر آنچه در حوزه دلالتی آن قرار می‌گیرد، می‌تواند نشان از امید داشته باشد. از این رو، سخن گفتن از مرگ صرفاً نشانگر مفهوم نابودی نیست و گاه معنای زندگی را دربر دارد. این را در گزاره ترس از مرگ نیز می‌توان دریافت.

۴-۲. نسبت مرگ با امید و ناامیدی

مرگ را می‌توان باز نمودی از ناامیدی پنداشت. از دید مارسل «مرگ با ناامیدی در پیوند است و مرگ اندیشی مسبب ناامیدی است» (دیهم، ۱۳۹۰). شوپنهاور^۲ حتی خود زندگی را مرگی در نظر می‌گیرد که همواره از آن جلوگیری شده است (یانگ^۳، ۱۳۹۳). درباره ارتباط مرگ با امید و زندگی نیز می‌توان سخن گفت و اینکه مرگ از جهاتی می‌تواند امید را باز نمایی کند. از نظر کی‌یرکگور، وقتی مرگ بزرگ‌ترین خطر به حساب می‌آید، انسان به زندگی امید می‌بندد، اما هنگام مواجهه با خطرات دهشتناک‌تر به مرگ امیدوار می‌شود. بنابراین، در زمان مخاطرات بزرگ، مرگ امید انسان می‌شود و عدم توانایی در مردن نیز به معنای ناامیدی است. کی‌یرکگور از این ناامیدی به «بیماری به سوی مرگ» تعبیر می‌کند (کی‌یرکگور، ۱۳۷۷). به واقع از دید او، در زندگی پر از رنج، مرگ درمانی برای دردها است و این مفهومی امیدوارانه از مرگ است؛ مرگی که انسان دردمند را به گشودگی می‌رساند.

۵. یافته‌ها

۱-۵. مرگ‌اندیشی در «ملکوت»

«ملکوت» باز نمودی از بحران وجودی اجتماع است که به مدد اسطوره‌های ادیان ابراهیمی، وضعیت دوران پس از کودتای سال ۱۳۳۲ را به تصویر می‌کشد؛ دورانی که نویسندگان با نوشتن به صورت نمادین سعی در بیان حقیقت داشتند. افرادی که قبل از وقوع این جریان در آزادی نسبی می‌زیستند، بعد از کودتا امیدشان به یأس بدل شد. بهرام صادقی نیز به مانند بیشتر نویسندگان به غار تنهایی خود پناه برد و به شیوه خود به ترسیم

1 - Tillich, P.

2- Schopenhauer, A.

3- Young, J.

و وضعیت موجود پرداخت. مرگ اندیشی از جمله مضامینی است که نویسندگان پس از کودتا به آن می‌پردازند و در ملکوت نیز همه اندیشه‌های مطرح در رمان بر ایده مرگ استوار است.

رمان ملکوت «دنیای انسان‌های عادی و زمینی را که خواهان زیست طولانی‌اند و دنیای اسطوره‌ای یهوه و شیطان را که از بی‌زمانی به ستوه آمده‌اند و مرگ جست‌وجو می‌کنند» در برابر هم قرار می‌دهد (میر عابدینی، ۱۳۸۷). دکتر حاتم با نشانه‌هایی که می‌دهد، خواننده را به صورت شیطانی وجودش رهنمون می‌سازد. «م.ل.» هم صورتی از یهوه است که به انتقام از دکتر حاتم / شیطان می‌اندیشد؛ شیطانی که پسر او (نوع بشر) را فریفته و باعث مرگ او شده است. این دو به‌عنوان شخصیت‌های اصلی رمان، ارتباط مستقیمی با مرگ دارند و غالب مفاهیم مرگ‌اندیشانه از جانب آن‌ها طرح می‌شود؛ دو شخصیت اسیر ملال و بیهودگی که مرگ را چاره‌ای برای بهبود اوضاع می‌دانند و امید را در مرگ می‌جویند. دکتر حاتم پس از مرگ پسر «م.ل.» - که ارتباط عاطفی قوی با او داشته - همواره به فکر فراموشی است؛ «م.ل.» نیز فراموشی را می‌طلبد؛ هرچند از نظر او فراموشی وجود ندارد «همچنان که هیچ چیز وجود ندارد» (رک؛ صادقی، ۱۳۵۳). این فراموشی را می‌توان به مفهوم مرگ گرفت که دور از دسترس اوست. مرگ انسان‌ها از نظر دکتر حاتم امید روانه شدن انسان‌ها به «ملکوت» و دوری از گناه است و «م.ل.» با آن ظاهر مسخ شده و نامی که گویی صورتی مثله‌شده از «ملال» است، مرگ را راهی برای گشودگی و رهایی از رنج می‌داند. در واقع، مرگ برای آن‌ها مفهوم زندگی را دربر دارد. درحالی که از نظر دیگر شخصیت‌ها، مرگ نشان از ناامیدی بوده و از همین دلیل است که به دامن آمپول‌ها می‌آویزند.

۲-۵. مرگ در پیرامتن

نام رمان با دلالت مستقیم یا نمادین به موضوع داستان نخستین عاملی است که به خواننده در شکل‌دهی به معنای متن و رسیدن به رویکردی خاص درباره آن مدد می‌رساند (ژنت و مک‌لین^۱، ۱۹۹۱).

1- Gennette, J. and Maclean, A.

نام «ملکوت» به عنوان پیرامتن، خواننده را این گونه ره می‌نماید که با متنی غیرواقع‌گرایانه روبه‌رو است. «ملکوت» در معنای لغوی‌اش، لاهوت با دو ملکوت دیگر به عنوان شخصیت‌های داستان (همسر سابق دکتر حاتم و همسر منشی جوان) در پیوند است. ملکوتِ دکتر حاتم مدت‌ها پیش مرده و ملکوت منشی نیز به واسطهٔ آمپول‌های سمی در شرف مرگ است. بنابراین، می‌توان نام کتاب را استعاره‌ای از مرگ در نظر گرفت؛ ضمن اینکه از نظر حکمای اسلامی، مرگ نقطهٔ اتصال انسان به «ملکوت» است و «ملکوت» جایگاه نفس انسانی پس از مرگ است.^۱

در اینجا می‌توان به تئودیسسه^۲ «ملکوت» خدا اشاره کرد که در آن شرور زمینهٔ برپایی «ملکوت» الهی با همه بزرگی‌اش است: جایی که شرور در آنجا رفع خواهد شد (پورمحمدی، ۱۳۹۲). این همان آرمان شهر موردنظر دکتر حاتم است که انسان را از گناه و شر خواهد زدود و راهیابی بدان جز با مرگ میسر نیست. پس «ملکوت» یعنی مرگ. سرلوحه (نقل پس از عنوان متن) نیز به عنوان پیرامتن به منزله نشانه‌ای از موضوع متن است (رک؛ کوش^۳، ۱۳۹۶). در پنج فصل از شش فصل «ملکوت» شاهد سرلوحه هستیم که گاه با مضمون مرگ در پیوند است. برای مثال، سرلوحهٔ آغازین رمان؛ یعنی آیهٔ «فبشرهم بعذاب الیم»^۴ که شامل پارادوکس و آیرونی است، نشان از ناامیدی و مرگ دارد. بشارت به عذاب دردناک با طنز درونی خود در ارتباط با مرگ قرار می‌گیرد. از دیگر سرلوحه‌ها می‌توان به کهن‌نوشته‌ای از انجیل و بیتی از مولانا در آغازگاه فصل سوم و ششم اشاره کرد که در ارتباط مستقیم با مرگ قرار می‌گیرند و به عنوان نشانه‌ای از معانی و درونمایه متن - با ظرفیت هرمنوتیک خود- خواننده را به معنای ضمنی‌شان ره می‌نمایند.

۱- به «نزه الارواح و روضه الافراح» اثر محمدبن محمود شهریزی (۱۳۶۵)، ترجمهٔ مقصودعلی تبریزی و به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و محمدسرور مولایی رجوع شود.

۲- تئودیسسه استدلالی الهیاتی است برای پاسخگویی به این مسأله که چرا خداوند اجازهٔ وجود شر را در جهان داده است. 3- Kusch, S.

۴- پس آنان را از عذابی دردناک خبر ده (سورهٔ انشقاق، آیهٔ ۲۴).

۳-۵. مرگ‌های ملکوتی

مرگ به صورت‌های طبیعی، قتل و خودکشی در «ملکوت» نمود می‌یابد. اندیشهٔ مرگ در ذهن دو شخصیت محوری؛ یعنی دکتر حاتم و «م.ل.» پیوسته در حال چرخ زدن است، اما دیگر شخصیت‌ها همگی با مرگ مرتبطند. نخستین نمود مرگ را در پیشگویی ناشناس دربارهٔ مرد چاق شاهدیم: «سکته می‌کنی» (صادقی، ۱۳۵۳) و پس از آن سرطان کشندهٔ مودت که مرگ او را در پی دارد. همچنین تصویر مرگ همه مردم شهر را می‌توان در صحبت‌های دکتر حاتم با ناشناس ملاحظه کرد؛ تصویری دلخراش از شهری شبیه یک گور دسته‌جمعی که در واقع دیس اتوپیا و پلید شهری است در برابر «ملکوت» و آرمان‌شهر موردنظر دکتر حاتم.

اولین مرگی را که در داستان شاهد وقوع آن هستیم، قتل ساقی توسط دکتر حاتم است (همان) او حتی آرزو می‌کند که کاش عقیم نبود و می‌توانست «تشنج‌ها و جان‌کندن‌های» فرزندانش را ببیند (فرزندکشی).

شیخ همیشگی مرگ در «ملکوت» را در جنازهٔ مومیایی پسر «م.ل.» می‌توان دید که او پیوسته در تشییع آن است. در واقع، «م.ل.» در پی مرگ حرکت می‌کند و زندگی انسان را به مانند سفری می‌بیند که مقصد آن مرگ است: «در حقیقت همه ما در همهٔ سفرها به دنبال آن کالسکه بودیم که حرکت می‌کردیم و نه به سوی مقصدمان» (همان). به گفتهٔ «م.ل.» «مغناطیسی او را به سوی نامعلوم می‌کشیده»؛ این مغناطیس را می‌توان استعاره‌ای از مرگ در نظر گرفت. به غیر از جنازهٔ فرزند، گور همسر «م.ل.» در قصرش، نشانگانی از مرگ همواره حاضر است. «م.ل.» بارها به گور زنی که بسیار دوستش می‌داشته، اشاره می‌کند: «من زخم را در گور کهنسالت تنها گذاشته بودم و آن قصر تو در توی غم‌انگیز را هم برای همیشه به روح او سپرده بودم» (همان). این دنبال کردن مرگ در «م.ل.» را به غیر از تشییع همیشگی جنازهٔ فرزند در قطع دائمی اعضای بدنش (خودکشی تدریجی) و نگهداری و همراهی آن‌ها نیز می‌توان مشاهده کرد.

۴-۵. مرگ‌طلبی: خودکشی

مرگ‌طلبی در «ملکوت» به صورت پدیدهٔ خودکشی ظاهر می‌شود. خودکشی آسیبی اجتماعی و در نتیجهٔ ناامیدی است. به عقیدهٔ مارسل، ریشهٔ خودکشی گاهی به تنهایی

بازمی‌گردد؛ به این مفهوم که انسان اسیر تنهایی، تبدیل به موجودی بی‌حاصل و منتظر مرگ می‌شود و گاه با خودکشی به انتظار خود پایان می‌دهد (دیهیم، ۱۳۹۰). کامو^۱ البته خودکشی را تنها مسأله فلسفی واقعاً جدی و راه‌حلی برای پوچی‌های زندگی می‌داند (کامو، ۱۳۸۲). نیچه نیز در آثار اولیه خود، «مرگ منتخب» را بر «مرگ طبیعی» ترجیح می‌دهد؛ زیرا «نشانگر اراده، قدرت و چیرگی انسان بر خودش است» (نیچه، ۱۳۹۱). خودکشی‌های «ملکوت» را می‌توان نتیجه نیهیلیسمی دانست که شخصیت‌ها درگیر آنند و ملالی که به دنبال بیهودگی زندگی آن‌ها را درمی‌یابد. برخی ملال را تصویری رنگ‌پریده از چهره مرگ قلمداد می‌کنند (اسونسن^۲، ۱۳۹۶)؛ به این معنا که «ملال» صورتی از مرگ است. این ملال انسان «ملکوت» را به مرحله‌ای می‌رساند که دست به نابودی خود می‌زند.

اولین خودکشی مطرح در متن مربوط به پدر «م.ل.» است که خود را در شکارگاه می‌کشد (رک: صادقی، ۱۳۵۳). این مرگ در پیوند با ناامیدی است. با وجود بی‌علاقگی به پدر، مرگ او روی «م.ل.» تأثیر بسیار می‌گذارد و غریزه مرگ را در وی بیدار می‌کند؛ طوری که بعد از خاکسپاری در حالی که «بوی خاک مرده» در دهان دارد، پس از دیدن گندمزار و خرمن‌های طلایی (نمادی از زندگی) حس رقت‌کننده‌ای به او دست می‌دهد و می‌گریزد. درواقع، هراس از مرگ او را به سمت مرگ سوق می‌دهد و در حرکت بی‌رحمانه‌ای دست به قتل یک مرد کشاورز و کودکش می‌زند؛ «می‌دانستم که مرد دهقان با بچه و خرش از بازار ده برمی‌گردد و برای شب و فردایش قند و دود و نفت خریده است و شاید پارچه چیت گلدار قرمزی برای زنش و کفش ساغری پولک‌نشانی برای دختر دم‌بختش» (همان). این توصیفات در کنار کودک همراه کشاورز، فضایی پر از شور زندگی ایجاد می‌کند که در تقابل با مرگ است.

تفکر خودکشی در ذهن پسر «م.ل.» نیز چرخ می‌زند. او که بعد از آشنایی با یک فیلسوف شاعر (دکتر حاتم) به «پوچی و بیهودگی و خودکشی» می‌اندیشد، توسط پدر به قتل می‌رسد. پسر «م.ل.» نیز خواهان مرگ است و هنگام جان دادن می‌گوید: «راحتم کردی... متشکرم» (همان). این مرگ‌طلبی در کنار مرگ‌طلبی خود «م.ل.» به فرضیه

1- Camus, A.

2- Svendsen, I.

«مرگ خواهی بشر» فروید^۱ نزدیکی دارد. فروید با این فرضیه در تلاش است که به رفتار بسیار خودویرانگرانه‌ای برسد که اغلب در افرادی دیده می‌شود که بر نابودی جسمی یا روانی خود مصمم هستند (رک؛ تایسن^۲، ۱۳۹۴).

منشی جوان نیز از اینکه تا به حال خود را نکشته و اکنون محکوم به مرگ مضحک با آمپول سمی است، خود را سرزنش می‌کند. در واقع، نوعی اندیشه خودکشی در ذهن او وجود دارد: «مرگ به میل خود». او با خود عهد می‌کند اگر بحث آمپول‌ها شوخی باشد، همین فردا خود را خواهد کشت. «خواهم کشت که مبدا روزی لش سنگینم از ترس مرگ زودتر از موعد به زمین بیفتد ... اگر عمر دوباره‌ای به من ببخشند، احمق نخواهم بود» (صادقی، ۱۳۵۳). منشی جوان، خودکشی را بر زندگی احمقانه‌ای که با ترس از مرگ همراه باشد، ترجیح می‌دهد. او از مرگ نمی‌هراسد، اما از نوع مرگی که پیش روی دارد، ناراضی است.

۵-۵. مرگ‌هراسی

ترس از مرگ از مسائل بنیادین بشری است که انسان به واسطه آن همواره به دنبال راهی برای گریز از مرگ بوده است. اپیکور^۳، فیلسوف یونانی، ترس از مرگ را غیرمعقول می‌داند. از دید او، مرگ پایان زندگی انسان است و در آن وضعیت، تجربه‌ای وجود ندارد تا انسان از آن هراس داشته باشد. گروهی دیگر این ترس را غیرمعقول نمی‌دانند؛ زیرا اگر امری بد باشد، ترس از آن نامعقول نیست (عظیمی دخت و مهدیه، ۱۳۹۱). به عقیده برخی ترس از مرگ در بسیاری از مواقع به ترس از زندگی منجر می‌شود؛ یعنی ترس از مرگ و از دست دادن زندگی به ترس از دل‌بستگی عمیق به زندگی می‌انجامد. این ترس گاهی به صورت ترس از مخاطره کردن درمی‌آید (تایسن، ۱۳۹۴). اینجا است که غریزه مرگ یا تاناتوس قدرت می‌یابد، انسان اسپر یأس می‌شود و قادر به حفاظت از اروس یا غریزه زندگی نیست (رک؛ شمیسا، ۱۳۸۳).

شاید بتوان گفت مسئله ترس از مرگ از خود امر مرگ برای انسان برجسته‌تر است. البته این ترس همیشه وجه منفی ندارد و گاهی زمینه‌ای برای رشد انسان می‌شود. به زعم

1- Freud, S.

2- Tyson, L.

3- Epicurus

هایدگر، انسان وقتی دچار ترس از مرگ شود و خود را در معرض خطر ببیند، نوعی ترس آگاهی در او چهره می‌نماید. این ترس آگاهی خود زمینه‌ای می‌شود برای گشودگی و حرکت او به سوی درک حقیقت؛ زیرا در این وضعیت انسان قادر به درک واقعیت مرگ خود می‌شود (هایدگر به نقل از عسگری یزدی، ۱۳۹۷). از منظر هایدگر، مرگ‌اندیشی به مفهوم مرگ آگاهی است که می‌تواند در شکل ترس از مرگ بروز کند و آگاهی از این ترس امکان دارد به پوچی و ناامیدی بینجامد یا به معناجویی انسان که با امیدورزی در پیوند است.

مرگ‌هراسی از نمودهای مرگ‌اندیشی در «ملکوت» است. تیلیش ترس از مرگ را از اشکال سه‌گانه اضطراب (اضطراب پوچی، گناه و مرگ که وحدت بنیادین وجودی آن‌ها در وضعیت ناامیدی و یأس تمامیت می‌یابد) می‌داند. وقتی نفس وجودی انسان تهدید می‌شود، این اضطراب بنیادی و ناگزیر پیش می‌آید (تیلیش، ۱۳۷۵). اضطراب سرنوشت و مرگ مسأله‌ای است که انسان «ملکوت» را درگیر خود کرده است. شخصیت‌های داستان با این اضطراب دست‌وپنجه نرم می‌کنند و به واسطه همین اضطراب است که برای به تعویق انداختن مرگ دست به دامان دکتر حاتم برای تزریق آمپول می‌شوند. می‌توان گفت مردم شهر پیش از این مرده‌اند. آن‌ها مردگانی زنده‌نما هستند که در پی زندگی می‌دوند. این امر یادآور نظر مارسل است که بین پدیدار «مرگ خدا» و پدیدار «انسان در حال احتضار» ارتباط وجودی می‌بیند. وقتی تفکر مدرن و تکنولوژی انسان را از خود بیگانه می‌کند، خدا از زندگی انسان رخت برمی‌بندد و او خود را در بدیهی‌ترین تجربه‌های انسانی مثل مرگ تنها می‌یابد؛ زیرا تفکر مدرن قادر به پاسخگویی به او نیست (رک؛ دیهیم، ۱۳۹۰). مردم شهر نیز به مانند انسان تنه‌ای در حال احتضار به هر تخته‌پاره‌ای چنگ می‌زنند تا نجات یابند. هرچند از نظر دکتر حاتم «گاهی انسان خودش را فریب می‌دهد؛ یعنی انسان خود به بیهودگی ابزاری چون آمپول واقف است.

مقوله مرگ‌هراسی بیشتر در «م.ل.» بازنمایی می‌شود. مرگ به مثابه دروازه امید می‌تواند «دلهره تمام نشدنی»، «رنج و اضطراب سالیان» و «درخت گناه» را در وجود او از بین ببرد، اما «م.ل.» بحث ترس از مرگ را مطرح می‌کند که در دوران طفولیت به سراغش می‌آمده: «اضطراب با دندان‌های سببش قلبم را می‌مکید و من نمی‌خواستم بمیرم» (صادقی، ۱۳۵۳). این اضطراب را که در صورتی استعاری بازنموده می‌شود،

می‌توان به یکی از ابعاد وجودی «م.ل.» نسبت داد که همان هیولای درونش است. ترس از مرگ از کودکی همراه اوست؛ طوری که از مرگ پدر هراس دارد و می‌داند که مادرش نیز «سرانجام خواهد مرد» و این مقدر است. او مرگ مادر را سبب دیو شدن خود می‌داند و برخاستن ازدهای گناه در ظلمت جانش و ترس بسیاری از وقوع آن دارد. ترس از مرگ برای «م.ل.» یک مسئله است؛ طوری که در رویای مکاشفه‌گون خود آرزوی نه‌راسیدن از مرگ می‌کند: «آن روز می‌آید که هر کس خواهد خندید و از مرگ نخواهد ترسید» (همان). این نه‌راسیدن از مرگ مفهوم امید را دربر دارد؛ به این معنا که مرگ دیگر امری مخوف نیست و بین مرگ و زندگی فاصله‌ای وجود ندارد. همان‌طور که هایدگر معتقد است «مرگ و زندگی به هم نزدیکند و انسان در میانه تولد و مرگ زیست می‌کند» (هایدگر، ۱۹۶۲)، اما در همین رویا «م.ل.» با زبانی بریده در خود فریاد می‌زند: «و از مرگ می‌ترسم و می‌گریزم که مرا پست می‌کند، خاک می‌کند و به دهان کرم‌ها و حشرات می‌اندازد...» (صادقی، ۱۳۵۳). به‌طور کلی مرگ‌هراسی و مرگ‌طلبی در اندیشه «م.ل.» با هم دیالکتیک دارند.

به باور برخی، این غریزه مرگ نیست که «م.ل.» را به طرف مرگ می‌کشاند، بلکه ترس است؛ ترسی ناشی از تنهایی، درماندگی و خشم منجر به انتقام (صنعتی، ۱۳۷۷). این خشم را می‌توان در خشونت‌های دید که پس از قتل پسرش در حق شکواعمال می‌کند و زبان از کام او می‌کشد. رفتار پرخاشگرانه و خشونت‌آمیز یکی از سائق‌های زیستی است که فروید آن را به غریزه مرگ مربوط می‌داند که در آن فرد میلی بدوی به نابود کردن خود و دیگران دارد (رک؛ برونو، ۱۳۷۰).

دکتر حاتم نیز به ترس از مرگ دچار است. به باور برخی «ترس از مرگ بر باطن دکتر حاتم چیره شده است... در کشاکش مرگ و حیات، توانایی‌ها و خویش‌شن خویش را باور نمی‌کند و به همین سبب دچار فشارهای روحی دردناک و تحمل‌ناپذیری است که او را وادار می‌کند تا در برابر مرگ به شیوه‌های غریبی متوسل شود» (هاجری، ۱۳۷۱). مرگ دیگران به دست دکتر حاتم، نشانگر مرگ‌هراسی اوست که آن را در از بین بردن دیگران بروز می‌دهد. می‌توان مسئله پیوند خشونت و مرگ را در عمل کشتار جمعی

1- Bruno, F.

دکتر حاتم نیز دید؛ خشونت‌ی که به واسطه ترس از مرگ و نیز ترس از علاقه انسان‌ها به زندگی رخ می‌دهد.

۶-۵. ترس آگاهی

ترس آگاهی را می‌توان در وضعیت «م.ل.»، پسر او و منشی جوان دید. «م.ل.» به واسطه مرگ‌اندیشی به ترس آگاهی رسیده و این ترس آگاهی در او به صورت تعلیق و در هیأت کشش به مرگ و نیز زندگی نمود می‌یابد. مرگ و زندگی برای او صورت دوگانه‌ای دارد؛ هم نمود امید است و هم ناامیدی و او در نهایت زندگی را برمی‌گزیند؛ در حالی که این زندگی مرگ را در پی دارد. پسر «م.ل.» را نیز می‌توان در جرگه مرگ آگاهانی قرار داد که ترس از مرگ آن‌ها را به پوچی و ناامیدی کشانده است.

مرگ آگاهی در منشی جوان به اصلاح نگرش او به زندگی منجر می‌شود. در واقع، او با آگاهی از مرگ پیش‌رویش به این دیدگاه می‌رسد که باید پیش از این خود را می‌کشت. می‌توان گفت منشی به بی‌معنایی زندگی دست یافته، اما گونه‌ای نهراسیدن از مرگ نیز در او دیده می‌شود و نوعی تولد دوباره با نگاهی دیگرگون. وی تاکنون از مرگ غافل بوده، اما اکنون به مرگ آگاهی رسیده است: «چرا تاکنون نفهمیده بودم که مرگ خواهد آمد؟» (صادقی، ۱۳۵۳). به همین دلیل هم هست که می‌گوید حتی بر فرض شوخی بودن قضیه آمپول‌های سمی، اگر نتواند مثل سابق زندگی کند، خود را خواهد کشت (همان). او به دلیل غفلتش از مرگ حس حماقت دارد.

۷-۵. مرگ در مفهوم امید

مرگ علاوه بر نمود ناامیدانه در «ملکوت»، گاهی امید را بازنمایی می‌کند. دکتر حاتم به عنوان انسانی دچار ملال و پوچی همانند «م.ل.» در یک دوگانگی به سر می‌برد که در ظاهرش نیز هویدا است: با وجود چالاک‌ی و زیبایی جوانانه، سر و گردن او از «پیرترین و فرسوده‌ترین سر و گردن‌هایی بود که ممکن است در جهان وجود داشته باشد» (همان). دکتر حاتم از شخصیت‌های ناامید داستان است. منشی جوان، او را بر اساس حرف‌های خودش «محروم و نومید» می‌خواند که ناامید از عشق، رنجور و خسته از بی‌زمانی است؛ «من همیشه بوده‌ام. در همه سفرهایم، پای پیاده، در دل کجاوه‌ها، روی اسب‌ها و درون اتومبیل‌ها... احساس می‌کنم، که همیشه می‌توانم باشم» (همان). مشکل دکتر حاتم صرفاً

بی‌زمانی نیست، بلکه درگیر نوعی تعارض است: «درد من این است که نمی‌دانم آسمان را قبول کنم یا زمین را؟ ملکوت کدام یک را؟» (همان). از دیدگاه او، هر یک از این ملکوت‌ها «جاذبه به‌خصوصی» دارند. درواقع، این دوگانگی در دکتر حاتم را در سراسر متن «ملکوت» می‌توان یافت که هم به آسمان تعلق دارد و هم به زمین. صورت آسمانی‌اش، مرگ است و صورت زمینی‌اش، عشقی که می‌توان آن را در دو زن ملکوت نام داستان جست؛ دو ملکوتی که مردانشان به شدت دل‌باخته‌شان هستند. دکتر حاتم امیدوار است با کشتن انسان‌ها، آن‌ها را از زندگی پوچ و گناه‌آلود نجات دهد. مرگ از دیدگاه او چهره مثبت دارد و به مفهوم زندگی دوباره انسان‌ها در ملکوت (آرمان‌شهر) است. دکتر حاتم، فرشته مرگ است و با کشتن انسان‌ها قصد استحاله آنان و پاک کردن روحشان را دارد.

مرگ برای «م.ل.» همیشه در سفر مفهوم امید را دربر دارد. او با بدن قطعه قطعه شده‌اش، نماد انسان مثله شده امروز است؛ انسان اسیر تملک که دارایی‌هایش او را بلعیده و علت این مثله‌شدگی صرفاً به خودش بازمی‌گردد؛ تملکی که به عقیده مارسل از ریشه‌های بی‌قراری انسان مدرن است و به فقدان معنای وجودی او می‌انجامد (رک؛ کین^۱، ۱۳۹۳).

از دیدگاه فروم^۲، تنفر از زندگی در نتیجه ناامیدی، امکان دارد انسان را به ویران‌سازی خود بکشاند (فروم، ۱۳۹۰). این ویران‌سازی را می‌توان در «م.ل.» مشاهده کرد؛ از بین بردن تدریجی خود و گام نهادن به سوی مرگ به دلیل نداشتن امید. او آینه بازنماینده انسان دچار بحران است. «م.ل.» از این بحران به «تب و غبار لعنتی» تعبیر می‌کند. او فرزندش را مثله و مومیایی کرده و با خود حمل می‌کند. این نگاه داشت اندام‌های مرده در الکل و جسد فرزند به صورت مومیایی نشانگر میل به جاودانگی است.

مومیایی کردن در تمدن‌های باستانی مانند مصر به مفهوم آرزوی جاودانگی است. آن‌ها نامیرایی روح و جسم را با هم می‌خواستند و حتی جسم مردگان را مومیایی می‌کردند تا «کا» (بخشی از انسان است که بعد از مرگ باقی می‌ماند و به بدن بازمی‌گردد)، همزاد آن‌ها بتواند بار دیگر با جسم یکی شود (صنعتی و دیگران، ۱۳۷۹).

1- Keen, S.

2- Fromm, E.

«م.ل.» در نهایت ناامیدی از زندگی امیدوار به فرارسیدن مرگ است: «آه چه لحظه خوبی است، چه دم نویدبخشی است» (صادقی، ۱۳۵۳). او مصداق سخن گروهی است که معتقدند «وقتی انسان از زندگی‌اش ناامید می‌شود، مرگ را به‌مانند یک منجی در نظر می‌آورد» (مالپاس و سولومون، ۱۳۸۵).

«م.ل.» در عین مرگ هراسی از نمردن هراس دارد و با قطع اعضای بدنش در پی رسیدن به مرگ است. از نظر بعضی فلاسفه، زندگی بدون مرگ بسیار خوفناک و بی‌معنا است. (همان). «م.ل.» نیز با این وجه وجودش مشکل دارد و به‌دنبال مرگ است. او «از اینکه امید مردن ندارد، زجر می‌کشد» (میرعابدینی، ۱۳۸۷). مرگ در اینجا صورت خوشی دارد و با آمدنش نور امید بر قلب «م.ل.» خواهد تابید. او که با هیبت هیولاوار خود یادآور نیستی است، روبه‌روی آینه‌ای قدی در اتاقی عجیب و متفاوت با فلسفه وجودی‌اش در پانسیون دکتر حاتم بستری است؛ اتاقی با سقف آینه‌کاری و منقش به ماه و ستارگان و دیوارها و شیشه‌های رنگارنگ. این اتاق روشن و رنگی در تقابل با فضای سیاه و گوتیک رمان ملکوت است. گویا دکتر حاتم این مکان را جهت دور کردن «م.ل.» از اندیشه مرگ برای او انتخاب کرده؛ نوعی امید‌واهی به ادامه زندگی که به نوعی، راهی است برای گشودن دروازه‌های مرگ بر او. این استحاله نیز صورت می‌گیرد و «م.ل.» به ادامه زندگی تمایل می‌یابد. دکتر حاتم از مرگ‌خواهی «م.ل.» رنج می‌برد و امیدوار است که او پس از میل به زندگی بمیرد و روحش روانه ملکوت شود.

۵-۸. دیالکتیک مرگ و زندگی

ناامیدی همراه با روزنه‌هایی از امید در آثار صادقی قابل دریافت است. حسن میرعابدینی در این باره تعبیر «آونگان امید و ناامیدی» را به کار می‌برد (میرعابدینی، ۱۳۷۸). غلامحسین ساعدی نیز به این نوسان امید و ناامیدی در شخصیت‌های آثار صادقی اشاره دارد.^۱ این تعبیر را می‌توان به مفهوم دیالکتیک امید و ناامیدی در نظر گرفت؛ اینکه ناامیدی از امید جدا نیست و این دو گانه لازم و ملزوم یکدیگرند.

۱- به مقاله «هنر داستان‌نویسی بهرام صادقی» اثر غلامحسین ساعدی (۱۳۸۳) مراجعه شود.

از دیدگاه مارسل و بلوخ^۱ بین امید و ناامیدی همواره دیالکتیک و تأثیر متقابل وجود دارد و انسان در جهانی دیالکتیکی می‌زید (رک؛ مارسل به نقل از دیهیم، ۱۳۹۰ و شعبانی، ۱۳۹۴). صادقی درباره‌ی نوسان امید و ناامیدی در خود می‌گوید: «من آدمی بوده‌ام با باری از علامت سؤال و با روحی سرگردان بین امید و ناامیدی. امید به برقراری عدالت و پدید آمدن جامعه‌ای با یک زندگی قابل تحمل و ناامید از اینکه زندگی پوچ و بی‌هدف است و پایان محتملی دارد» (صادقی به نقل از محمودی، ۱۳۷۷). این نوسان به مفهوم دیالکتیک بین مرگ و زندگی است. مرگ در نظر صادقی با پوچی و هیچی زندگی این جهانی پیوند دارد.

با وجود تسلط گفتمان مرگ و ناامیدی در «ملکوت»، زندگی و امید نیز در جدالی هرچند نابرابر، پایه‌ی پای ناامیدی چهره می‌نماید. دیالکتیک مرگ و زندگی یا امید و ناامیدی را می‌توان در شخصیت‌های «م.ل.» و دکتر حاتم مشاهده کرد. دکتر حاتم می‌گوید: «یک گوشه بدنم مرا به زندگی می‌خواند و گوشه دیگری به مرگ» (صادقی، ۱۳۵۳). دکتر حاتم نام «دوگانگی سخت‌جان» را بر این وضعیت می‌نهد و این دوگانگی همان دیالکتیک بین مرگ و زندگی است.

«م.ل.» نیز بین امید و ناامیدی در نوسان است و بین مرگ‌طلبی و مرگ‌هراسی مردد است. او در پی مرگ‌طلبی خود را سلاخی کرده، اما در مکاشفه‌ای رویاگون به زندگی رو می‌کند و از روز رستاخیز فرخنده‌ای می‌گوید که دیگر مرگی نباشد و او بتواند خوب زندگی کند. (همان)، اما بار دیگر مرگ از میان این زندگی خواهی سر برمی‌کند: «اما چه امیدهای عبثی! با کدام پا و با کدام قیافه؟ چگونه می‌توانم برگردم در حالی که پشت سرم همه پل‌ها را خراب کرده‌ام؟... هرگاه م.ل. از امیدهایش سخن می‌گوید، سایه‌ای از ناامیدی روی او بال می‌گسترده: درست همانند تابوت ناامیدی موردنظر بلوخ که همواره در کنار امید ایستاده است (بلوخ، ۱۹۹۶). پس از آن «م.ل.» بار دیگر با دیدن ساقی، می‌اندیشد که می‌تواند زندگی کند و عشق بورزد. درواقع، اینجا عشق نمودی از امید است که مقابل مرگ می‌ایستد و «م.ل.» را برای تولدی دیگر تشجیع می‌کند: «اروس در برابر تاناتوس»، اما بار دیگر بین امید و ناامیدی در تعلیق است: «... چطور ممکن است باز سر برآورم در حالی که با دست خود تیشه بر همه ریشه‌هایم زده‌ام؟» (صادقی، ۱۳۵۳).

1- Bloch, E.

آرزوی بچه‌دار شدن و دشته به دست او دادن (پدرکشی) در «م.ل.» نیز دیالکتیک مرگ و زندگی است. به طور کلی، این دیالکتیک در کلیت رمان م‌شهود است و مرگ به مانند تابوت ناامیدی در برابر مردم شهر که جویای امید و زندگی اند، می‌ایستد.

بحث و نتیجه‌گیری

«ملکوت» از جمله رمان‌هایی است که انگاره مرگ‌اندیشی در جای جای آن گسترده شده است. مرگ به عنوان درونمایه اصلی این رمان در صورت‌های مختلفی روی می‌نماید. مرگ‌اندیشی نیز در صورت‌های مرگ‌هراسی و مرگ‌طلبی بازنمایی می‌شود.

از نگاه این پژوهش، مرگ در «ملکوت» صرفاً با ناامیدی در پیوند نیست و گاه امید را نیز بازنمایی می‌کند؛ یعنی مرز بین مرگ و زندگی از بین می‌رود و مرگ، مفهوم زندگی و امید می‌یابد. ترس از مرگ در ارتباط با برخی از شخصیت‌ها گاهی با ناامیدی و پوچ‌انگاری در ارتباط است و به افتادن آن‌ها در مسیر غریزه مرگ می‌انجامد.

ناامیدی موجود در «ملکوت» از نوع یأس فلسفی است که نویسنده آن را در بُعد انسانی شخصیت‌های «م.ل.» و دکتر حاتم به تصویر می‌کشد که هر دو با مرگ نسبت دارند. گویی هیچ‌امیدی به بهبود وضعیت اجتماعی وجود ندارد. همه چیز نابود شده و خواهد شد و انسان‌ها با رسیدن به پوچی و نیهیلیسم قبل از فرارسیدن مرگ، مرده‌اند؛ چیزی که ارمغان مدرنیته و نظام حکومتی موجود است و ناامیدی و بی‌معنایی نیز نتیجه آن. با وجود تمام این ناامیدی‌ها، انسان موجودی است که امید می‌ورزد. حتی دکتر حاتم و «م.ل.» به مسائلی امید بسته و معنای زندگی را در آن می‌جویند. «م.ل.» عشق و زندگی را برمی‌گزیند و دکتر حاتم همچنان به کار کشتن انسان‌ها و روانه کردنشان به «ملکوت» - که به نوعی آرمان شهر او است - مشغول است. منشی جوان نیز با مرگ آگاهی خود به نوعی معناجویی می‌رسد. در واقع، مرگ برای او مفهومی از زندگی را روشن می‌کند که تاکنون مغفول بوده است.

نویسنده در «ملکوت» با وجود انگاره‌های مرگ‌اندیشی‌اش که نمودی از ناامیدی‌اند، نوعی امید را می‌جوید؛ امیدی که در میانه سانسور شدید آن روزگار او را به نوشتن (حتی درباره مرگ و ناامیدی) سوق می‌دهد؛ زیرا نوشتن خود به مفهوم داشتن امید است و اینکه ناامیدی بدون امید موجودیتی ندارد و این دو در دیالکتیک همیشگی با یکدیگرند.

می توان گفت «ملکوت» با نمایش مرگ، در صدد ترغیب خوانندگان به جستن معنای زندگی است؛ بنابراین، مرگ در «ملکوت» را علاوه بر ناامیدی می توان در پیوند با امید نیز دید.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Nematollah Iranzadeh
Shahnaz Arsh Akmal



<https://orcid.org/0000-0003-4937-3468>

<https://orcid.org/0000-0002-2622-5289>

منابع

قرآن مجید

- انجیل عیسی مسیح؛ شامل کتب عهد جدید. (۲۰۱۵). ترجمه هزاره نو. انگلستان: نشر ایلام. قابل دسترس در: bible-mykelisa.com. [آخرین مراجعه: ۹۷/۴/۵].
- اسونسن، لارس. (۱۳۹۶). فلسفه ملال. ترجمه افشین خاکباز. چ ۴. تهران: نشر نو.
- ای ونز، رابرتز. (۱۳۶۷). مرگ و جاودانگی در اندیشه هایدگر و عرفان اسلامی. ترجمه شهین اعوانی. فرهنگ. ش ۲ و ۳، ۲۴۶-۲۰۹.
- برونو، فرانک. (۱۳۷۰). فرهنگ روانشناسی. ترجمه فرزانه طاهری و مهشید یاسایی. تهران: طرح نو.
- پاز، اوکتاویو. (۱۳۵۲). دیالکتیک انزوا. ترجمه احمد میرعلایی. فرهنگ و زندگی، ش ۱۲، ۹۹-۹۰.
- _____ . (۱۳۷۹). دیالکتیک تنهایی. ترجمه خشایار دیهیمی. کیان، ش ۵۱، ۶۷-۶۲.
- پورمحمدی، نعیمه. (۱۳۹۲). تئودیه های مبتنی بر صلیب. هفت آسمان. ۶۰ (۱۵)، ۸۹-۱۰۸.
- تایسن، لیس. (۱۳۹۴). نظریه های نقد ادبی معاصر. ترجمه مازیار حسین زاده و فاطمه حسینی. ویراستار: حسین پاینده. چ ۳. تهران: نگاه امروز.
- تیلش، پل. (۱۳۷۵). شجاعت بودن. ترجمه مراد فرهادپور. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۶). تفسیر سوره واقعه، (جلسه ۹). سایت جوادی آملی. قابل دسترس در: javadi.esra.ir [آخرین مراجعه: ۹۸/۴/۱۵].

ایران‌زاده و عرش‌اکمل | ۲۹

- دیهیم، ملیحه. (۱۳۹۰). *ابعاد سه‌گانه امید در اندیشه گابریل مارسل*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد فلسفه. دانشگاه تهران.
- رحیمی مصطفی. (۱۳۵۳). *یأس فلسفی*. تهران: امیرکبیر.
- سارتر، ژان پل. (۱۳۶۱). *اگزریستان‌سیالیسم و اصالت بشر*. ترجمه مصطفی رحیمی. چ ۸. تهران: مروارید.
- سیدحسینی، رضا. (۱۳۸۹). *مکتب‌های ادبی*. ج ۲. تهران: نگاه.
- شعبانی، یحیی. (۱۳۹۴). *هستی نه-هنوز، تبیین هستی شناختی مفهوم امید از منظر ارنست بلوخ*. *سوره اندیشه*، ش ۸۴، ۱۲۷-۱۲۵.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). *نقد ادبی*. چ ۴. تهران: میترا.
- شوالیه، ژان و گبران، آلن (۱۳۸۷ و ۱۳۸۲). *فرهنگ نمادها*. ترجمه سودابه فضایی. ج ۳ و ۵. تهران: جیحون.
- صادقی، بهرام. (۱۳۵۳). *ملکوت*. تهران: زمان
- صنعتی، محمد و دیگران. (۱۳۹۲). *مرگ (مجموعه مقالات)*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- صنعتی، محمد. (۱۳۷۷). «با مرگ به ستیز مرگ». *خون آبی بر زمین نمناک*، در نقد و معرفی بهرام صادقی. تألیف و تدوین حسن محمودی. تهران: آسا.
- عباسی داکانی، پرویز. (۱۳۷۶). *فرارتن از خویش؛ مقدمه‌ای بر مرگ‌اندیشی در حکمت دوره اسلامی*. نامه فلسفه، ۱، ۱۶۶-۱۳۱.
- عسگری یزدی، علی و میرزایی، مسعود. (۱۳۹۷). *مرگ‌اندیشی و معنای زندگی در هایدگر*. *فلسفه دین*، ۱(۱۵)، ۴۹-۲۵.
- عظیمی دخت، سیدحسین و مهدیه، فرزانه. (۱۳۹۱). *مرگ‌هراسی*. پژوهش‌های فلسفی، ۵۱، ۱۲۲-۱۰۳.
- فرانکل، ویکتور. (۱۳۸۶). *انسان در جستجوی معنا*. ترجمه علی‌اکبر معارفی. چ ۸. تهران: دانشگاه تهران.
- فروم، اریک. (۱۳۹۰). *انقلاب امید: در ریشه‌های عوامل غیر اومانستی و اومانستی جامعه صنعتی*. ترجمه مجید روشنگر. چ ۶. تهران: مروارید.
- کامو، آلبر. (۱۳۸۲). *چند نامه به دوست آلمانی*. ترجمه رضا داوری. تهران: دفتر مطالعات دینی هنر.
- کوش، سلینا. (۱۳۹۶). *اصول و مبانی تحلیل متون ادبی*. ترجمه حسین پاینده. تهران: مروارید.
- کین، سم. (۱۳۹۳). *گابریل مارسل*. ترجمه مصطفی ملکیان. چ ۲. تهران: هرمس.

کی یر کگور، سورن. (۱۳۷۷). *بیماری به سوی مرگ*. ترجمه رویا منجم. اصفهان: پرسش. مالپاس، جف و سولومون، روبرت. سی. (۱۳۸۵). *مرگ و فلسفه*. ترجمه گل‌بابا سعیدی. تهران: آزاد مهر.

محمودی، حسن. (۱۳۷۷). *خون آبی بر زمین نمناک؛ در نقد و معرفی بهرام صادقی*. تهران: آسا. مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۹۳). *مثنوی*. مقدمه، تحلیل، تصحیح و توضیح از محمد استعلامی. ج ۱. تهران: سخن.

مهرآیین، مصطفی. (۱۳۹۴). *جامعه‌شناسی امید: چگونه می‌توان امید را در جامعه ممکن ساخت؟*. سخنرانی در سازمان بهزیستی تهران. قابل دسترس در: ana.ir/fa/news [آخرین مراجعه: ۹۶/۲/۱۰]

میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۷). *صد سال داستان‌نویسی در ایران*. ج ۱ و ۲. چ ۵. تهران: چشمه. نصرتی، یحیی. (۱۳۸۵). *مکتب رنج، قرائت کی یر کگور از رنج در مسیحیت*. نقد و نظر. ۴۴ و ۴۳. ۲۴۷-۲۷۸.

نیچه، فردریش. (۱۳۹۱). *انسانی، زیاده انسانی*. ترجمه ابوتراب سهراب و محمد محقق نیشابوری. تهران: مرکز.

هاجری، حسین. (۱۳۷۱). *یأس فلسفی در ادب داستانی معاصر*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه تربیت مدرس.

هاشمی، رقیه و پورنامداریان، تقی. (۱۳۹۱). *تحلیل داستان ملکوت با تکیه بر مکتب روان‌تحلیلی*. *زبان و ادب فارسی؛ دانشگاه آزاد سنندج*. ۱(۱۴)، ۱۵۶-۱۳۷.

هایدگر، مارتین. (۱۳۸۷). *هستی و زمان*. ترجمه سیاوش جمادی. چ ۲. تهران: ققنوس. یانگ، جولیان. (۱۳۹۳). *شوپنهاور*. ترجمه حسین امیری آرا. تهران: ققنوس.

References

The Holy Quran

The gospel of Jesus Christ; Including New Testament books. (2015). Trans by New Millennium. England: Ilam Publishing. Available at: bible-mykelisa.com. [In Persian]

Abbasi Dakani, P. (1997). Transcending oneself; An Introduction to thought of death in the Wisdom of the Islamic Period. *Letter of Philosophy Journal*. 1. 131-166. [In Persian]

Asgari Yazdi, A. and Mirzaei, M. (2018). Thought of Death and The Meaning of Life in Heidegger. *Philosophy of Religion Journal*, (15) 1. 25-49. [In Persian]

Avens, R. (1988). Death and Immortality in Heidegger's Thought and Islamic Mysticism. Translated by Shahin Awani. *Culture Journal*, 2 and 3. 209-246. [In Persian]

- Azimi Dokht, S. and Mahdiah, F. (2012). Fear of Death. *Philosophical Researchs Journal*. 51. 103-122. [In Persian]
- Bloch, E. (1969). *The Principle of Hope*. Translated by Neville Plaice, Stephen Plaice and Paul Knight. Vol.1. Third printing. The MIT Press. Cambridge: Massachusetts.
- Bruno, F. (1991). *Dictionary of Psychology*. Translated by Farzaneh Taheri and Mahshid Yasai: Tehran: Tarhe Now. [In Persian]
- Camus, Albert (2003). *Resistance, Rebellion, and Death*. Translated by Reza Davari. Tehran: Office of Religious Studies of Art. [In Persian]
- Deihim, M. (2011). The Three Dimensions of Hope in Gabriel Marcel's Thought. Master Thesis in Philosophy. Tehran: University of Tehran. [In Persian]
- Chevlier, J. (2003 and 2008). *Dictionnaire Des Symboles: Mythes, Reves, Coutumes*. Translated by Soodabeh Fazaili. Vol. 3 & 5. Tehran: Jeyhun. [In Persian]
- Frankl, V. (2007). *Man's Search for Meaning* . Translated by Ali Akbar Maarefi. (8rd ed.). Tehran: University of Tehran. [In Persian]
- Fromm, E. (2011). *The Revolution of Hope, toward a humanized technology* . Translated by Majid Roshangar. (6rd ed.). Tehran: Morvarid. [In Persian]
- Gennette, G. and Maclean, M. (1991). *Introduction to the Paratext*. New Literary History. Vol. 22. No.2. The John Hapkins University Press. 261-272.
- Hajri, Hussein (1992). Philosophical despair in contemporary fiction. Master Thesis in Persian Language and Literature. Tehran: Trabiati Modares University. [In Persian]
- Hashemi, R. and Pournamdarian, T. (2012). Analysis of the story of Malakut based on the school of psychoanalysis. *Persian language and literature; Sanandaj Islamic Azad University Journal*. (14)10. 137-156. [In Persian]
- Heidegger, Martin (2008). *Being and Time*. Translated by Siavash Jomadi. (2rd ed.). Tehran: Qoqnous. [In Persian]
- Javadi Amoli, A. (2017). Interpretation of Surah Al-Waqi'ah, (Session 9). Javadi Amoli website. Available at: javadi.esra.ir. [In Persian]
- Keen, S. (2014). *Gabriel Marcel*. Translated by Mustafa Malekian. (2rd ed.). Tehran: Hermes. [In Persian]
- Kierkegaard, S (1998). *The Sickness Unto Death: A Christian Psychological Exposition of Edification and Awakening* . Translated by Roya Monajjem. Isfahan: Porsesh. [In Persian]
- Kusch, S. (2017). *Literary Analysis: The Basics*. Translated by Hussein Payende. Tehran: Morvarid. [In Persian]
- Mahmoudi, H. (1998). *Blue blood on Damp Ground, in Critique and Introduction of Bahram Sadeghi*. Tehran: Asa. [In Persian]
- Malpas, J. and Solomon, R. (2006). *Death and Philosophy*. Translated by Golbaba Saeedi. Tehran: Azadmehr. [In Persian]

- Mehr Aein, M. (2015). Sociology of Hope: How can hope be made possible in society? The Lecture in Tehran Welfare Organization, available at: ana.ir/fa/news. [In Persian]
- Mir Abedini, H. (2008). *One hundred years of writing stories in Iran*. Vol. 1 & 2. (5rd ed.). Tehran: Cheshmeh. [In Persian]
- Molavi, J. (2014). *Masnavi*. Introduction, analysis, correction and explanation: Mohammad Estelami. Vol. 1. Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Nietzsche, Friedrich (2012). *Human, All Too Human*. Translated by Abu Trab Sohrab and Mohammad Mohaghegh Neyshabouri. Tehran: Markaz. [In Persian]
- Nusrati, Y. (2006). The School of Suffering, Kierkegaard's Reading of Suffering in Christianity. *Criticism and Opinion Journal*. 44 and 43. 247-278. [In Persian]
- Paz, O. (2000). The Labyrinth of Solitude. Translated by Khashayar Deihimi. *Kian Journal*. 51. 62-67. [In Persian]
- Paz, Octavio (1973). The Labyrinth of Solitude. Translated by Ahmad Mir Alaei, *Culture and Life Journal*. 12. 90-99. [In Persian]
- Pour Mohammadi, N. (2013). The Theodicy Based on the Cross. *Haft Aseman Journal*. 60. 89-108. [In Persian]
- Rahimi M. (1974). *Philosophical despair*. Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Sadeghi, Bahram (1974). *Malakut*. Tehran: Zaman. [In Persian]
- Sanati, M. (1998). With Death to Fight Death. *Blue blood on Damp Ground, in Critique and Introduction of Bahram Sadeghi*. Compiled by Hassan Mahmoudi. Tehran: Asa. [In Persian]
- Sanati, M et al. (2013). *Death (collection of articles)*. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance, Printing and Publishing Organization. [In Persian]
- Sartre, J. P. (1982). *Existentialism Is a Humanism*. Translated by Mustafa Rahimi. (4rd ed.). Tehran: Morvarid. [In Persian]
- Seyyed Hosseini, R. (2010). *Literary schools*. Vol. 2. Tehran: Negah. [In Persian]
- Shabani, Y. (2015). The Not Yet Existence, an ontological explanation of the concept of hope from Ernst Bloch's point of view. *Soureye Andisheh*. 84. 125-127. [In Persian]
- Shamisa, S. (2004). *Literary Criticism*. (3rd ed.). Tehran: Mitra. [In Persian]
- Svendsen, L. (2017). *Philosophy of boredom*. Translated by Afshin Khakbaz, (4rd ed.). Tehran: New Publication. Chevrier, J. (2003 & 2008). *Dictionnaire Des Symboles: Mythes, Reves, Coutumes*. Translated by Soodabeh Fazaili. Vol .3 & 5. Tehran: Jeyhun. [In Persian]
- Tilish, P. (1996). *The Courage to Be* . Translated by Morad Farhadpour, Tehran: Scientific and Cultural Publications. [In Persian]
- Tyson, L. (2015). *Crithical theory a user*. Translated by Maziar Hosseinzadeh and Fatemeh Hosseini. Editor: Hossein Payende. (3rd ed.). Tehran: Negahe Emrooz. [In Persian]
- Young, J. (2014). *Schopenhauer*. Translated by Hussein Amiri. Tehran: Qoqnous. [In Persian]